

## نسبت بین ساخت قدرت سیاسی و ایدئولوژی و عدم توسعه و باز شکل‌گیری و باز اصلاح نهادی در ایران (۱۴۰۰-۱۳۵۷)

علی خدائی نانسنا<sup>۱</sup>

فیروز راد<sup>\*۲</sup>

داود ابراهیم پور<sup>۳</sup>

صمد صبغ<sup>۴</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۱۲

۲۶۳

### چکیده

مقاله حاضر می‌کوشد، شناخت تحلیلی و انتقادی از نقش‌نوسازی در فرآیند تمایزپذیری نهادی در نظام دینی جمهوری اسلامی (۱۴۰۰-۱۳۵۷) بدست دهد. با این نظر، هر چه جامعه در مرحله‌گذار از سنتی به مدرن از توسعه موزون برخوردار شده، لاجرم با تمایز نهادی مواجه و برعکس اگر از توسعه متوازن و تدریجی برخوردار نشده و یا یکی از نهادها، دیگر نهادهای اجتماعی را تحت سیطره و سلطه خود گرفته، جامعه با اختلال کارکردی و ضعف تمایزپذیری نهادی مواجه شده است. همان‌طوری‌که در دوره پهلوی، هژمونی با نهاد قدرت و سیاست بود و سایر نهادهای اجتماعی تحت سیطره آن بودند و این امر مانع استقلال و تعادل کارکردی سایر نهادها می‌شد. در دوره جمهوری اسلامی به‌نظر می‌رسد سیطره نهاد ایدئولوژی باعث ضعف تمایزپذیری نهادی و اختلال کارکردی شده است. شناخت تحلیلی و انتقادی فرآیند تمایزپذیری نهادی و اختلالات کارکرد نهادها و نیز شناخت تحلیلی و انتقادی نقش‌نوسازی و مدرنیته در فرآیند تمایزپذیری نهادی در نظام دینی جمهوری اسلامی پرسش‌هایی هستند که پژوهش حاضر درصدد پاسخ به آنها است. روش پژوهش این مقاله به روش تطبیقی- تاریخی و اسنادی است.

**واژگان کلیدی:** مدرنیته، توسعه، تمایزپذیری نهادی، اختلال کارکردی

۱. دانشجوی دکتری رشته جامعه‌شناسی گرایش جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، دانشکده علوم انسانی و تربیتی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

۲. استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

\* نویسنده مسئول: rad@pnu.ac.ir

۳. استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم انسانی و تربیتی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

۴. استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم انسانی و تربیتی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

## مقدمه

اقتباس از دستاوردهای تمدن غرب و اجرای برنامه‌های نوسازی باعث تغییرات گسترده-ای در جامعه ایران شد. یکی از پیامدهای چنین تحولاتی، دگرگونی در جامعه سه قطبی ایران است. جامعه سنتی ایران تا پیش از تحولات اخیر از سه قطب روستائیان، کوچ-نشینان و شهرنشینان تشکیل شده بود و روستائیان اکثر جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند. اما اکنون شهرنشینان حدود ۷۴ درصد، روستائیان ۲۵/۹ درصد و کوچ‌نشینان حدود ۱/۱ جمعیت را شکل می‌دهند. این نمونه تغییر است که ایران در گذار از مرحله سنتی به مدرنیته پذیرفته است. نهادهای اجتماعی نیز همچون اندام‌های اصلی جامعه دچار تغییر تدریجی یا انقلابی می‌شوند و از این رو توسعه، یک مسئله نهادی است و برای شناخت همه جانبه آن، باید نهادهای جامعه و تحولات آن‌ها را مورد تحلیل و بررسی قرار داد. جامعه ایرانی به عنوان بخشی از جامعه جهانی، هم از فرهنگ غرب متأثر و هم پیامدهای نوسازی و مدرنیته را تجربه کرد. انقلاب صنعتی و اقتصادی، رشد شهرنشینی، گسترش علوم جدید، شکل‌گیری نهادهای جدید اجتماعی و آموزشی، سکولاریسم و... از نتایج مدرنیزاسیون اروپایی‌ها بود. تغییرات اقتصادی و نظامی اروپایی‌ها، انگیزه آن‌ها را برای ورود به ممالک دیگر و تسلط بر منابع آن‌ها را تقویت کرد. ایران، هدف مراودات اروپایی‌ها قرار گرفت. نتیجه این مراودات، خودآگاهی گروهی از زمامداران و تحصیل‌کردگان شد. ایرانی‌ها، با هدف بهره‌گیری از تکنیک اروپایی‌ها برای ارتقاء توانایی‌های نظامی و اقتصادی، خود را در معرض دستاوردهای اروپای جدید قرار دادند. به طوری که پس از انقلاب مشروطه، جامعه ایران دگرگونی ساختاری در عرصه‌های مختلف سیاسی-اجتماعی را تجربه کرد. مرز بین ایران سنتی و ایران مدرن را می‌توان پس از انقلاب مشروطه قرار داد به خاطر این که هدف انقلاب مشروطه همانا افزایش اقتدار حکومت مرکزی- ایجاد نظام سیاسی یکپارچه به جای نظام سیاسی از هم‌گسیخته دولت قاجار و ایجاد تحولات اجتماعی و اقتصادی و تشویق مردم برای مشارکت در زندگی سیاسی بود. تقریباً همه جامعه‌شناسان اذعان دارند که در مسیر حرکت جوامع به سوی نوگرایی، تمایزپذیری اتفاق می‌افتد. هر اندازه جامعه پیچیده‌تر، صنعتی‌تر و پیشرفته‌تر شود و برای انجام وظایف و کارکردهای جدید، سازمان‌ها و

نهادهای بیشتری ایجاد نماید، روابط تعریف شده میان این کارکردها از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد شد. در نتیجه شکل‌گیری شبکه کارکردی نهادها و سازمان‌های مختلف یک جامعه و عدم دخالت در کارکردهای یکدیگر، می‌تواند از تمایزپذیری نهادهای آن جامعه حکایت کند. بنابراین، سازمان‌ها و نهادها از یک‌سو، در قالبی نو نمایان می‌شوند و از سوی دیگر، بایستی بتوانند کارکردهای خاص خود را کاملاً داشته باشند.

آنچه از بررسی‌های مقدماتی بر می‌آید، این است که نهادهای اجتماعی در ایران از ابتدای سلطنت پهلوی اول نتوانست هويت کاملاً تمایز یافته را تجربه نماید، زیرا به نهاد قدرت و سیاست خصوصاً شخص رضاشاه وابستگی زیادی داشتند. رضاشاه به عنوان شخص اول کشور، کلیه تصمیمات اساسی را شخصاً اتخاذ می‌کرد. در دوران محمدرضا نیز راه پدر ادامه یافت و اغلب تصمیمات مهم کشور از مجرای شخص او اتخاذ و قابل اجرا می‌شد. در دوره جمهوری اسلامی نیز روند فوق با فرازونشیبی کماکان ادامه یافت به طوری که این بار نهاد ایدئولوژیک جای نهاد قدرت را گرفت و موجب تضعیف تمایز و شکوفایی دیگر نهادهای اجتماعی در جامعه پس از انقلاب گردید. فلذا سیطره قدرت و سیاست در دوره پهلوی و دین ایدئولوژیک در دوره جمهوری اسلامی به عنوان متغیرهای مستقل و توسعه ناموزون و ضعف تمایزپذیری نهادی به عنوان متغیر وابسته در پژوهش حاضر مطرح شده‌اند. از سویی با عنایت به نوع تحقیق (کیفی) و داده‌های تاریخی آن، خواه‌وناخواه روش انجام پژوهش به سوی روش تطبیقی - تاریخی و اسنادی سوق پیدا کرده است. از هدف غایی در این پژوهش، دستیابی به دو پرسش اصلی تحقیق یعنی شناخت تحلیلی و انتقادی فرآیند تمایزپذیری نهادی و اختلال کارکرد نهادها و نیز شناخت تحلیلی و انتقادی نقش‌نوسازی و مدرنیته در فرآیند تمایزپذیری نهادی در نظام دینی جمهوری اسلامی است.

#### ۱. ادبیات تحقیق

با رجوع به منابع، سه جریان عمده در مطالعات توسعه و مدرنیسم نقش ایفاء نموده‌اند. نخستین جریان، نظریه‌های کلاسیک است که در صدد صورت‌بندی نظریه‌های توضیحی عام و جهان‌شمول است و نظریه‌پردازانی مانند آگوست کنت<sup>۱</sup>، هربرت اسپنسر<sup>۲</sup>،

۱. Auguste Comte

دورکیم<sup>۲</sup>، تونیس<sup>۳</sup> از این دسته به شمار می‌آیند. نظریه‌های کلاسیک از اواسط دهه ۱۹۵۰ از طریق بعضی مطالعات در پی القاء این نکته بودند که کنش‌های جدید سیاسی و اجتماعی را باید در ارتباط با شکوفایی عوامل اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار داد. لیپست<sup>۴</sup>، دال<sup>۵</sup>، دویچ<sup>۶</sup>، لرنر<sup>۷</sup>، شیلز<sup>۸</sup>، پای<sup>۹</sup>، وربا<sup>۱۰</sup> و ارگانسکی<sup>۱۱</sup> را می‌توان از این جریان ذکر کرد. در این دیدگاه، جامعه سنتی همچون نطفه جامعه جدید تلقی می‌شود که باید روند طولانی سازندگی را همراه با تمایزگذاری مداوم عناصر متشکله خود تجربه کند. دومین جریان در مطالعات توسعه و مدرنیسم، در پی بازسازی جامعه شناسی از طریق وداع با نظریه‌های کلان و روی آوردن به نمونه‌های صوری است که از چهره‌های شاخص می‌توان به هانتینگتون<sup>۱۲</sup>، دیوید اپتر<sup>۱۳</sup>، بندیکس<sup>۱۴</sup> و آیزنشتاد<sup>۱۵</sup> نام برد. «از اواسط دهه ۱۹۶۰ تعدادی از متفکران علوم اجتماعی سعی کردند، الگوی مشخصی بنا سازند که نوآوری مورد انتظار در تحلیل توسعه را به انجام رساند. برداشت نهادگرایی هانتینگتون و برداشت کارکردگرایی دیوید اپتر در این مقوله قرار می‌گیرند. هانتینگتون، آن دسته از نظام‌های سیاسی را توسعه یافته تلقی می‌کند که به نهادهای پایدار، مستقل و منسجم مجهز باشند» (Huntington, 1965: 360-430).

سومین جریان در باب مطالعات توسعه در پی آن است تا با رجوع به تاریخ، به توضیحی جامع و منحصر به فرد از توسعه هر جامعه به دست دهد. از نظریه‌پردازان این جریان می‌توان از والرشتاین<sup>۱۶</sup>، آندرسون<sup>۱۷</sup>، برینگتون مور<sup>۱۸</sup>، اسکاچپول<sup>۱</sup>، تیلی<sup>۲</sup> نام برد. در این

<sup>۱</sup>. Herbert Spencer

<sup>۲</sup>. Emile Durkheim

<sup>۳</sup>. Ferdinand Tonnies

<sup>۴</sup>. Seymour Martin Lipset

<sup>۵</sup>. Robert Dahl

<sup>۶</sup>. Karl Deutsch

<sup>۷</sup>. Daniel Lemner

<sup>۸</sup>. Ferdinand Scheler

<sup>۹</sup>. Lucian Pye

<sup>۱۰</sup>. Sidney Verba

<sup>۱۱</sup>. A. F. k. Organski

<sup>۱۲</sup>. Samuel Huntington

<sup>۱۳</sup>. David Apter

<sup>۱۴</sup>. Reinhard Bendix

<sup>۱۵</sup>. Shmuel Eisenstadt

<sup>۱۶</sup>. Immanuel Wallerstein

<sup>۱۷</sup>. Perry Anderson

<sup>۱۸</sup>. Barrington Moore

برداشت، توسعه از حالت انتزاعی و جهان‌شمولی به حالت موضوعی خاص و ملموس در می‌آید و هدف شناخت شرایط خاصی است که قبل از شروع تحول و توسعه وجود داشته است. روشن است که چنین بازگشتی به سوی موارد ملموس به معنای بازگشت به تاریخ هم هست و این یعنی هر نظام سیاسی باید در روابط منحصر به فردی که آن را به روند عام تحول پیوند می‌دهد، مورد مطالعه قرار داد.

در نظریه‌های کلاسیک مباحث مدرنیته و تمایز نهادی به صورت عام مطرح شده‌اند و هرچه به جلوتر می‌رویم، مولفه‌های عینی بارزتر می‌شوند. آگوست کنت تاریخ انسانی را بر پایه پیشرفت ذهن بشری تقسیم‌بندی و قانون مراحل سه‌گانه خود را مطرح و تکامل فکری بشر را اصلی‌ترین علت تمایز یافتگی می‌داند. به نظر او در مرحله صنعتی-شدن است که جامعه آگاهی علمی پیدا می‌کند و نهادها نیز به صورت مستقل رشد و گسترش پیدا می‌کنند. هربرت اسپنسر نیز به معتقد است: جهان پیوسته به وضعیت پیشرفته‌تر رشد می‌کند و نهادهای اجتماعی مانند گیاهان و جانوران، خودشان را با محیط اجتماعی‌شان به‌گونه مثبت تطبیق می‌دهند. به نظر او، «در جوامع هم مانند موجودات زنده، افزایش تعداد با افزایش ساختار همراه است. در سیر این همبستگی بین افزایش تعداد و ساختار، تمایز بروز می‌کند و تفکیک میان ساختار و کارکرد پیش می‌آید. تحول در ساختارها بدون تحول در کارکردها روی نمی‌دهد. در حالتی که بخش‌ها تمایز بسیار کمی دارند، می‌توانند کارکردهای یکدیگر را انجام دهند اما در حالتی که تمایز زیاد باشد کارکرد یکدیگر به طور ناقص صورت می‌گیرد و یا اصلاً نمی‌توانند انجام دهند» (Kozer, and Rosenberg, 1999: 506). امیل دورکیم نیز، بحث سنت و مدرنیته را با جوامع قطاعی که از طریق همبستگی مکانیکی وحدت یافته‌اند، و جوامع مدرن که مشخصه آن همبستگی ارگانیکی است از یکدیگر متمایز می‌کند. دورکیم مدرنیته را «حرکت از همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیکی» می‌داند که پیامد آن، تقسیم کار فزاینده‌ای است که کلید جامعه شناختی زندگی مدرن به شمار می‌رود. دورکیم در تبیین همبستگی ارگانیکی به رشد و گسترش تقسیم کار و تمایز اجتماعی تاکید و به عقیده او

1. Theda Skocpol  
2. Charles Tilly

همین که «بشر راه تمایز اجتماعی را پیش گیرد، تکامل اجتماعی نیز به نحو گریزناپذیری خواهد آمد و نقطه پایان آن، جامعه مدرن است که مشخصه آن ساختار اجتماعی سازمان یافته و همبستگی ارگانیک است» (Durkheim, 2002: 244). دورکیم معتقد بود که «هرچه تقسیم کار پیچیده تر باشد، به همان اندازه، وظایف، مشاغل و کارکردها نیز ساده تر و مستقیم تر خواهند بود» (Bauman, 2000: 33).

ماکس وبر<sup>۱</sup> نیز با تقسیم بندی سه گانه اقتدار عقلانی - قانونی، سنتی زمینه های مقایسه ساخت جوامع را مهیا می سازد. به نظر وبر نماد اقتدار عقلانی - قانونی بوروکراسی و دیوان سالاری است. ویژگی های اصلی دوران مدرن از نظر ماکس وبر، خردورزی، عقلانیت و وهم زدایی از جهان است. به اعتقاد او، «تقدیر دوران ما با عقلانی شدن و خردورزی و مهم تر از همه "افسون زدایی از جهان" رقم خورده است» (Kahun, 2014: 219). همایون کاتوزیان در "استبداد ایرانی" نشان می دهد که چرخه استبداد-هرج و مرج- در تمامی تاریخ ایران، همواره تکرار و همین امر، مانع اصلی توسعه نهادی در ایران بوده، که نتیجه اش شکل گیری دولت و جامعه کوتاه مدت بوده است. از نظر وی، بهترین مسیر برای توسعه، مسیری است که در کشورهای توسعه یافته غربی طی شده است. یرواند آبراهامیان، معتقد است: «ساختار اجتماعی و فرهنگی چندگونه و پیچیده ایران عامل اصلی توسعه نیافتگی بوده است. وی معتقد است: انقلاب ۱۳۵۷ بدان سبب روی داد که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی نوسازی کرد و طبقه متوسط جدید و کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در سطح سیاسی دست به نوسازی زند و این ناتوانی ناگزیر به پیوندهای بین حکومت و ساختار اجتماعی لطمه زد. انقلاب ایران نه به دلیل توسعه و نه به علت توسعه نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناموزون رخ داد» (Abrahamian, 2002: 389-390). جان فوران<sup>۲</sup> نیز، در "مقاوت شکننده"، یکی از عوامل موثر در شکست و ناکامی جنبش ها در ایران را توسعه وابسته در زمینه اقتصاد و موقعیت حاشیه ای ایران در نظام جهانی دانسته و معتقد است: این عامل موجب گردید ایران در لحظه های بحرانی نتواند روی پای خود بایستد. تحریم اقتصادی ایران از جانب غرب در

<sup>۱</sup> . Max Weber

<sup>۲</sup> . John Foran

زمان ملی کردن صنعت نفت و سقوط قیمت نفت، نمونه‌هایی از عملکرد اقتصاد وابسته را به نمایش می‌گذارد.

## ۲. چارچوب نظری

مدرنیته<sup>۱</sup> از «دو بال اصلی مدرنیزاسیون<sup>۲</sup> و مدرنیسم<sup>۳</sup> شکل گرفته که این دو بال در یک رابطه دیالکتیکی با همدیگر مدرنیته را ممکن می‌کنند» (Berman, 2004). «مدرنیزاسیون سویه مادی، عینی و فنی مدرنیته و مدرنیسم، سویه فرهنگی، ذهنی و اندیشگانی آن می‌باشد که معمولاً تفوق اولی بر دومی، با پیامدهای سهم ناکی برای کشورها از جمله ایران همراه شده است. زیرا، ویژگی بارز نظریات نوسازی ارائه روایتی خطی، غرب‌محور، جبری و ضدسنت از مسیر توسعه است که می‌تواند نه تنها به توسعه نیافتگی، بلکه وابستگی و انحطاط منتهی شود» (Shujaei and Panahi, 2016: 210). پژوهشگران متعددی با خاستگاه‌های فکری مختلف، به موضوع مدرنیته پرداخت کرده‌اند. رویکردهای تاریخی، جامعه‌شناختی و فلسفی از جمله آنها است. نکته اساسی برای ورود به مسئله اصلی این مقاله "تمایزپذیری" است. براساس دیدگاه جامعه‌شناسان، در مسیر حرکت جوامع به سوی نوگرایی، تمایزپذیری اتفاق می‌افتد و جوامع برای انجام وظایف جدید، نهادهای جدیدی را ایجاد می‌کند. شکل‌گیری شبکه کارکردی نهادها و سازمان‌های مختلف یک جامعه و عدم دخالت در کارکردهای یکدیگر، می‌تواند از تمایز و تعادل کارکردی آن جامعه حکایت کند و اگر یکی از نهادها فربه‌تر شده و دیگر نهادهای اجتماعی را تحت سلطه خود بگیرد یا منطق خود را بر دیگر نهادها تحمیل کند جامعه با اختلال کارکردی نهادی مواجه می‌گردد. از اندیشمندانی که در این موضوع به صورت مشخص نظریه پردازی کرده‌اند، می‌توان از تالکوت پارسونز<sup>۴</sup> و یورگن هابرماس<sup>۵</sup> نام برد. پارسونز جامعه را یک نظام کارکردی می‌داند. به زعم وی هر جامعه برای اینکه به حیات خود ادامه دهد ناگزیر از انجام چهار کارکرد است «**انطباق**»؛ سازگاری و

1. Modernity

2. Modernization

3. Modernism

4. Talcott Parsons

5. Jurgen Habermas

6. Adaptation

تطبیق هر نظام با موقعیت و وضعیت جدید<sup>۲</sup> نیل به هدف<sup>۱</sup>: رسیدن یک نظام به اهداف اصلی اش<sup>۳</sup> یکپارچگی<sup>۱</sup>: تنظیم متقابل میان خرده نظام‌ها و<sup>۴</sup> ثبات الگویی<sup>۳</sup>: ایجاد و استمرار الگوهای فرهنگی در یک نظام» (Parsons and Shils, 1951: 55).

پارسونز کارکرد چهارگانه مورد اشاره را در جهت تعادل کارکردی به سیستم را مورد توجه قرار می‌دهد، فلذا جامعه از نظر پارسونز «یک نظام کارکردی است و چهار خرده سیستم در داخل آن، در یک ارتباط نظامند با همدیگر قرار گرفته اند و این چهار خرده نظام به همدیگر خدمات می‌دهند اما جایگزین همدیگر نمی‌توانند بشوند و از نظر پارسونز این وضعیت همان تعادل کارکردی است. اما اگر خرده سیستم‌ها به جای هم کارکرد داشته باشند و یا منطق خودشان را جایگزین و تحمیل یکدیگر بکنند اختلال کارکردی بوجود می‌آید» (Ritzer, 2001: 142-143) و این چیزی است که مانع شکوفایی و تمایز نهادی می‌گردد. فلذا از منظر پارسونزی، دردوران پهلوی به دلیل فربه-بودن نهاد قدرت و نیز در دوره جمهوری اسلامی به جهت سیطره دین ایدئولوژیک بر ارکان جامعه، سیستم با اختلال کارکردی و ضعف تمایزپذیری نهادی مواجه بوده است.

یورگن هابرماس نیز نظریات پارسونز را ادامه داده و تاکید می‌کند جامعه متعادل جامعه‌ای است که زیست‌جهان و نظام اجتماعی در تعادل با یکدیگر قرار دارند. اقتصاد و سیاست مهمترین اجزاء شکل دهنده قلمرو جهان اجتماعی و فرهنگ و اجتماع قلمرو زیست‌جهان هستند. به نظر هابرماس زیست‌جهان تحت استثمار و سیطره نظام اجتماعی قرار می‌گیرد. اقتصاد و سیاست به عنوان مکانسیم‌های نظام اجتماعی، منطق خودش را بر حوزه فرهنگ و اجتماع به عنوان مکانسیم‌های زیست‌جهان تحمیل و آن را که محل تماس رودرروی انسانی و گفتگو است با بحران و اختلال مواجه می‌نماید. از نظر او راه برگشتن به نظم کارکردی همانا، تقویت جنبش‌های اجتماعی، مدنی و تقویت فضای عمومی و خرد ارتباطی است. با توجه به نگاه پارسونزی و هابرماسی، تداخل کارکردی بجای تعادل کارکردی در جامعه پیشین ایران و نیز دوره جمهوری اسلامی منجر به عدم تمایز پذیری نهادی و عدم استقلال نهادی شده و اختلالات کارکردی نهادی را رقم زده

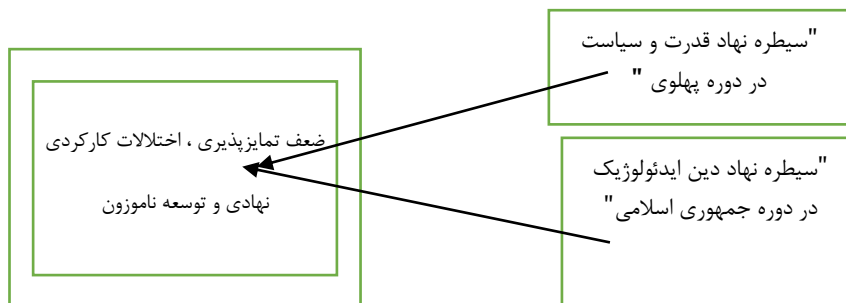
<sup>1</sup> . Goal attainment

<sup>2</sup> . Integration

<sup>3</sup> . Pattern maintenance



است. ایدئولوژی و سیاست، دو حوزه اقتصاد و اجتماع را استثمار کرده‌اند. ایدئولوژی به جای این که به اقتصاد ایده بدهد و مفهومی مثل عدالت را طرح بکند، نظم و منطق خودش را وارد دنیای اقتصاد می‌کند. اقتصادی‌ها نیز بجای این که فرایند مبادله و تولید ثروت و استخراج منابع را فراهم کنند، وارد بحث‌های ایدئولوژیک می‌شوند و این اختلال کارکردی است که در نظم ایرانی در دهه های ۶۰ و ۷۰ به صورت مشخص دیده می‌شود. همچنین در دهه‌های بعد نیز، این نهاد سیاست و ایدئولوژی است که منطق و نظم خودش را به حوزه اقتصاد، اجتماع و فرهنگ تحمیل می‌کند و اجازه نمی‌دهد فرهنگ طراحی اندیشه بکند. اقتصاد استخراج منابع بکند و یا اجتماع تولید نظم و قانون بکند. فلذا از دهه ۷۰ به بعد نیز سیاست و دین ایدئولوژیک خود را همه کاره جامعه می‌داند و این باعث شده است دیگر نهادهای اجتماعی زیر سیطره نهاد فربه قرار گیرند. اختلال کارکردی باعث شده است دیگر خرده سیستم‌ها تعادل کارکردی خود را از دست بدهند و یا تضعیف شوند و نتوانند کارکرد تخصصی خودشان را به خوبی انجام دهند. فلذا می‌توان چنین گفت: هر وقت هژمونی و سیطره یکی از نهادها بر نهادهای اجتماعی دیگر سایه افکننده است، موجب تضعیف تمایزپذیری و شکوفایی نهادی شده و توسعه نامتوازن و نامتعادل را رقم زده است به طوری که در دوران سلطنت پهلوی اول و دوم، نهاد قدرت و سیاست بر سایر نهادها سیطره داشته و این امر نهایتاً موجب عدم تمایز نهادی و اختلال کارکردی شده و در نهایت منجر به سقوط حکومت و پیروزی انقلاب اسلامی گردید. در دوره جمهوری اسلامی نیز سیطره و سلطه دین ایدئولوژیک بر سایر نهادهای اجتماعی باعث تضعیف تمایز و موجب اختلال کارکردی نهادی شده است. در مدل زیر چگونگی مناسبات متغیرهای فوق و نوع رابطه‌ای که با اختلال کارکردی و ضعف توسعه متعادل دارند، منعکس شده است.



بر اساس دیدگاه های مطرح شده مساله محوری این مقاله شناخت تحلیلی و انتقادی فرآیند تمایزپذیری نهادی و اختلالات کارکرد نهادها در نظام دینی جمهوری اسلامی و شناخت تحلیلی و انتقادی نقش نوسازی و مدرنیته در فرآیند تمایزپذیری نهادی در نظام دینی جمهوری اسلامی است که در ادامه به بررسی آن می پردازیم.

### ۳. روش شناسی

نوع پژوهش کیفی و باتوجه به داده های تحقیق و بستر مطالعه، روش تحقیق در این پژوهش به سمت، روش تطبیقی-تاریخی و اسنادی سوق پیدا کرده است. «تحلیل تطبیقی-تاریخی یکی از روش های تحقیق در جامعه شناسی تاریخی است که می توان از آن در بررسی موضوعات مرتبط با نهادها، تغییرات نهادی و دگرگونی های بزرگ استفاده کرد. کشورهای دارای دولت، معمولاً موارد مناسبی برای تحلیل تطبیقی-تاریخی هستند که می توان در این ها حداقل چند موضوع مثل انقلاب ها، سیاست های عمومی و.. را مورد بررسی قرار داد» (Shujaei and Panahi, 2016: 218-219).

نوع داده ها، تاریخی و این قبیل داده ها عمدتاً کیفی است که در سطح مشاهده فردی گزارش شده است. روش گردآوری اطلاعات، مراجعه به اسناد و مدارک و تحلیل های تاریخی و تحقیقات انجام شده در خصوص اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سده اخیر جامعه ایران است به عبارتی «رجوع به اسناد تاریخی برای جمع آوری شواهد تجربی است» (Saei, 2013: 134-135). در این پژوهش، تمرکز و اتکای انحصاری بر سیطره نهاد دین ایدئولوژیک به عنوان متغیر مستقل و ضعف تمایز نهادی و توسعه ناموزون نیز به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شده اند و تعریف مفاهیم مرتبط به شرح ذیل است:

**تمایز:** تمایز<sup>۱</sup> بر فرایند تفکیک و تخصصی شدن، به دست آوردن کارکردهای اختصاصی دلالت دارد. اسملسر تمایز را فرایندی می داند که از طریق آن یک سازمان یا نقش اجتماعی به دو یا چند نقش یا سازمان تفکیک می شوند. دیوید اپتر «تمایزپذیری و نیز ساختارهای تمایز یافته را یکی از شروط سه گانه نوسازی قلمداد می کند» (Apter, 1967: 67)

<sup>۱</sup>. Differentiation

توسعه: «توسعه یعنی بازسازی شئون جامعه بر اساس ایده‌ها و اندیشه‌های نو، به ویژه ایده انسان باوری، آینده باوری و علم باوری» (Azimiarani, 2014: 67) و نیز تلاش مداوم برای گذار از دسترسی محدود به دسترسی باز.

قدرت: «قدرت در حالت منفرد، به معنای نفوذ یا نظارت بر اعمال دیگران است» (Huntington, 1991: 162). «قدرت به سخت و نرم تقسیم که قدرت سخت اصولاً اطاعت از طریق تکیه بر منابع محسوس قدرت و اغلب به شیوه‌های قهری استخراج و قدرت نرم از طریق سیاست‌ها، ویژگی‌ها و روش‌های غیر خشونت‌آمیز به کار گرفته می‌شود» (Jafri, 2013: 135-136).

مدرنیته: «واژه مدرن را می‌توان به «روزآمد بودن، بهنگام بودن و با زمان همراه شدن تعبیر کرد» (Rajaei, 2002: 168).

نهاد اجتماعی: <sup>۲</sup> شکلی از سازمان اجتماعی که «دارای جنبه‌ای حقوقی یا شبه حقوقی است، کارکردی اجتماعی به عهده دارد، طول عمرش جدا از خواست و اراده اعضای آن است: نظیر نهادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی» (Biro, 2008: 180-181).  
نوسازی: <sup>۳</sup> «نوسازی شامل تحولات در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و روانی است» (Lehsaizadeh, 2001: 7). نوسازی مستلزم دگرگونی، سازگاری، انتقال اندیشه‌ها، نهادها و فناوری نو از دنیای پیشرفته به دنیای کمتر توسعه یافته است.

#### ۴. بررسی داده‌های تاریخی

##### ۴-۱. ساختار سیاست و ایدئولوژی پس از انقلاب اسلامی:

به اذعان بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی، «مهمترین خصیصه انقلاب اسلامی ایران برجسته بودن نقش متغیرهای فرهنگی اعم از ایدئولوژی، رهبری، مذهب، گفتمان سیاسی و اسلامی در آن است» (Hazaderi and Ameli, 2007: 72). دین به عنوان مهم‌ترین ابزار کنترل کنش‌ها، جهت‌گیری‌ها و واکنش‌های سیاسی افراد جامعه تبدیل شد. «ورود ارزش‌ها، نمادها و نهادهای دینی به حوزه فرهنگ سیاسی ایران جهت‌گیری‌های دین-محور را در رفتار سیاسی ایرانیان به وجود آورد» (Matlabi, 2012: 145). «با پیروزی

<sup>۱</sup>. Modernity

<sup>۲</sup>. Social Institution

<sup>۳</sup>. Modernization



انقلاب اسلامی، اگرچه دخالت مردم در امور کشور امکان‌پذیر گردید اما نظام بوروکراتیک ساخت یافته چندین ساله، عملاً تغییر و تحول جدی را بر نمی‌تافت» (Namazi, 2002: 204). «گذر از یک نظام شاهنشاهی مستبد به یک حکومت دینی اسلامی، رقابت میان نخبگان، جنگ با عراق و بحران گروگان‌گیری» (Milani, 2002: 33). مواردی بود که نظام جدید با آن روبرو گردید. گفتمان حاکم در این دوره، سنت-گرایی ایدئولوژیک بود که در واکنش به مدرنیسم مطلقه پهلوی پدیدار شد. «این گفتمان به‌ویژه با پلورالیسم، جامعه‌مدنی، لیبرالیسم، سنت روشنفکری غرب و نیز ناسیونالیسم ایرانی سرستیز داشته و در مقابل بر رهبری، ارزش‌های سنتی، نخبه‌گرایی ایدئولوژیک و کنترل فرهنگی تأکید گذاشته‌است» (Kamali, 2002: 69-70).

رمانتیسم مذهبی ویژگی اصلی جامعه توده‌ای ایران در سال‌های پس از انقلاب بوده و خصلتی التیام بخش برای توده‌های مردم داشته‌است. «جنبش جامعه توده‌ای در ایران در یکسان‌سازی، بهنجارسازی و تسطیح اجتماعی توفیق چشمگیری پیدا کرد و عمده تمایزات گروهی و اجتماعی را از میان برد» (Kamali, 2002: 105-111). مقابله با کثرت‌گرایی، تمایل به انحصار و مطلق‌گرایی، اقتدارطلبی، بسیج توده‌ای، رواج فرهنگ آمریت و تابعیت، پدرسالاری، تقبیح ملی‌گرایی، تقسیم همگان به دو قطب موافقان و مخالفان، هدایت امور به سوی شکل‌گیری جامعه تک‌گفتار، فاصله‌گیری از فرهنگ تساهل و رواداری، شکل‌گیری نهادهای به ظاهر مدنی و خودجوش اما در عمل انتصابی، گماردن نمایندگان گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک در مطبوعات، صداوسیما و کنترل آنها بخشی از خطوط برجسته رخساره سیاسی-اجتماعی ایران در دوره پس از انقلاب اسلامی بود. در واقع، «در ماهیت نظام جمهوری اسلامی، هم عناصر ایدئولوژیک و ساختاری دولت اقتدارگرا وجود داشت و هم ویژگی‌های دموکراتیک، تا پیش از ۱۳۶۸، ویژگی‌های ایدئولوژیک و اقتدارگرای دولت می‌چربید، ولی در دهه هفتاد برخی پتانسیل‌های دموکراتیک نظام فعال شدند. اگرچه ساختار دولت ایدئولوژیک همچنان ادامه داشت، ولی گرایش به بسیج توده‌ای کاهش یافت، توسعه اقتصادی سرعت گرفت و افکار عمومی تحت تاثیر فضای نوین، استقلال بیشتری از دولت ایدئولوژیک پیدا کرد. این گذار را بعضی از پژوهشگران، گذار از دولت ایدئولوژیک به نوعی دموکراسی

صوری در دوره سازندگی و سپس نوعی شبه دموکراسی در دوره اصلاحات، قلمداد کرده‌اند» (Bashirieh, 2001: 51-54). در حالی که در سال‌های نخست بعد از پیروزی انقلاب، ارزش‌های دینی و انقلابی در سوگیری سیاسی مردم تاثیرگذار بود. «تفوق تدریجی ارزش‌های دموکراتیک، همچون قانون‌مداری، آزادی‌خواهی و توجه به جامعه مدنی در دهه ۷۰ کاملاً محسوس بود، چنان‌که در جریان انتخابات هفتم ریاست جمهوری، توجه به این دسته از ارزش‌ها در تعیین رفتار رأی‌دهی مردم مؤثر بوده است» (Rabiei, 2006: 149-178).

۴-۱-۱. **اوضاع اقتصادی:** پس از پیروزی انقلاب، به دلیل همبستگی تاریخی قشر روحانی و بازاری، شاهد نفوذ سیاسی و اقتصادی بازاریان در بخش‌های مختلف جامعه هستیم. «بخش بازار با بهره‌مند شدن از حمایت‌های حکومت بر اکثر مراکز تولیدی و صنعتی بخش خصوصی مسلط شد و با ایجاد نهادهای اقتصادی، کنترل بخش اصلی سرمایه‌داری تجاری را در اختیار گرفت. اما از دهه ۷۰ تا به امروز بازار سنتی به تدریج فرصت‌ها و امکانات اولیه خود را به دلایلی چند از جمله جهانی‌شدن اقتصاد، مدرن شدن صنعت، تجارت و بازرگانی و ظهور طبقه تکنوکرات صنعتی از دست می‌دهد» (Sabzeei, 2009: 101). «سازمان اقتصاد اسلامی و بنیادها، ضمن این‌که از نظر تعداد افزایش پیدا کرده‌اند، از منابع مالی گسترده‌ای نیز برخوردارند و می‌توانند از یک-سو دولت را در زمینه‌های مختلف یاری کنند و از سوی دیگر، این امکان وجود دارد که در آینده به لحاظ فربه‌شدن تدریجی‌شان به رقیبی برای دولت تبدیل شوند» (Amir, 2002: 146-150). بعد از انقلاب اسلامی «بخش خدمات و تجاری در جامعه شهری به سرعت رشد کرد. طبقه‌ای با خصوصیات نوین، همراه با نیازها و رفتارهای فرهنگی جدید شکل گرفت. از طرفی مصرف بالای این طبقه جدید به‌خصوص در کالاهای لوکس، فضای جدیدی به وجود آورد» (Rabiei, 2006: 69). «جمهوری اسلامی به منظور خودکفا شدن کشور در تولید غلات، قیمت محصولات کشاورزی را افزایش داد؛ فعالیت جهادسازندگی را گسترش داد؛ سوادآموزی به روستائیان را در دستور کار قرار داد و تسهیلاتی نظیر جاده، برق، آب لوله کشی و از همه مهم‌تر، درمانگاه‌های بهداشت را برای روستاها فراهم کرد. این استراتژی رعیت را به دهقان تبدیل کرد. بیشتر

کشاورزان نه تنها به راه، مدرسه، درمانگاه، برق و آب لوله‌کشی بلکه به کالاهای مصرفی نظیر رادیو، یخچال، تلفن، تلویزیون و حتی وانت‌بار نیز دسترسی پیدا کردند. در آستانه انقلاب، میزان امید به زندگی مردم در هنگام تولد کم تر از ۵۶ سال بود؛ در حالی که این رقم در پایان سده، به ۷۰ سال افزایش یافت» (Abrahamian, 2002: 315-316).

۴-۱-۲. **اوضاع سیاسی:** پس از پیروزی انقلاب، بلوک قدرت توسط احزاب لیبرال طبقه متوسط جدید و گروه‌های بنیادگرا و روحانیون اشغال شد. این دو دسته از احزاب دارای پایگاه‌های اجتماعی نسبتاً متمایزی بودند. بازرگانان، سرمایه‌داران، حقوق‌دانان، کارمندان عالی‌رتبه، قضات، صاحبان حرفه‌های آزاد و دیگر طبقات متوسط جدید از احزاب و گروه‌های لیبرال و میانه‌رو حمایت می‌کردند از سوی دیگر بازاریان و کسبه و اصناف و بخش عمده توده‌های شهری و طبقات پایین از ایدئولوژی اسلام‌گرایی، روحانیون و بنیادگرایان مذهبی حمایت می‌کردند. ائتلاف اولیه میان این دو دسته از احزاب بر سر شکل حکومت و ماهیت سیاست داخلی و خارجی از هم گسیخت و نهایتاً گروه‌های لیبرال و میانه‌رو از قدرت برکنار شدند و احزاب بنیادگرای اسلامی دست به بسیج توده‌ای زدند و در سال‌های اولیه انقلاب بر کشور مستولی شدند. «ماهیت سیاست‌های اجتماعی این دوران به استقرار حکومتی پوپولیست انجامید که مهمترین ویژگی آن مشارکت توده‌ای، بسیج سیاسی، جمهوریت یا دموکراسی محدود، نظام ولایت فقیه و نوعی حکومت دینی بود» (Bashirieh, 2011: 33-34).

پس از رحلت امام خمینی (ره) و پایان یافتن جنگ ایران و عراق، مرحله تازه‌ای به وجود آمد. «فروکش کردن تب ایدئولوژیکی، انزوای سیاسی و تهنه کشیدن منابع فیزیکی، راه را برای به قدرت رسیدن روحانیون طرفدار بازار آزاد، حول محور هاشمی‌رفسنجانی هموار نمود. به طوری که دولت او تلاش کرد به محافل اقتصادی و سیاسی بین‌المللی بازگردد و نهادهای اقتصادی را سامان دهد. انجام این امور به شیوه‌ای سازنده مستلزم گسستن الگوهای عمده وابستگی و دست برداشتن از حکومت انحصاری است که مشخصه اقتصاد سیاسی ایران طی تقریباً دو قرن گذشته بود» (Foran, 1998: 590). «در دوران اصلاحات نیز، خاتمی برای بهبود ارتباط با جهان خارج تلاش کرد. به حقوق‌دانان بین‌الملل اطمینان داد که احکام سنگسار اجرا نخواهد شد. از تسخیر سفارت آمریکا به دست

دانشجویان اظهار تأسف کرد. به بریتانیا اطمینان داد که ایران دنبال اجرای فتوای قتل سلمان رشدی نیست. لیبرال‌های مجلس نیز بیش از یک‌صد لایحه اصلاح گرایانه به تصویب رساندند. منع اشکال شکنجه، حق برخورداری زندانیان سیاسی به وکیل، تشکیل دادگاه ویژه مطبوعات، تلاش جهت انتقال نظارت بر انتخابات و بررسی صلاحیت نامزدها از شورای نگهبان به وزارت کشور، ضرورت برگزاری یک همه‌پرسی سراسری برای تقویت بخش‌های دموکراتیک قانون اساسی از جمله آنهاست. همچنین نمایندگان مجلس در این دوره به زنان اجازه دادند تا بدون استفاده از بورسیه دولتی در دانشگاه‌های خارج تحصیل کنند. نمایندگان زن در مجلس اجازه یافتند به جای چادر از روسری استفاده کنند و به دختران دانش‌آموز اجازه داده شد روپوش‌های رنگی بپوشند. سن ازدواج دختران را به پانزده سال افزایش دادند. راه‌های ورود زنان به نظام قضایی را مجدداً باز کردند. در دادگاه‌های خانواده برای آنان حق برابر طلاق قائل شدند و حق حضانت از فرزندان زیر هفت‌سال را برای آنان در نظر گرفتند. کنوانسیون رفع خشونت و تبعیض در حق زنان سازمان ملل متحد را تصویب کردند» (Abrahamian, 2002: 329-331).

۴-۱-۳. وضعیت فرهنگی و قضایی: «انقلاب اسلامی عملاً نظام قضایی پیشین را استمرار بخشید و تنها قضات دانش‌آموخته حوزه‌های علمیه را جایگزین هم‌تایان دانش‌آموخته عرفی و سکولار کرد و قوانین شرعی بیشتری را به‌ویژه در بخش حقوق کیفری به قوانین حکومتی افزود. ممیزی روزنامه، کتاب، فیلم و تلویزیون برقرار شد، کتاب‌های درسی بازنویسی شدند. به‌کارگیری نام‌های اروپایی برای افراد ممنوع و اسامی مربوط به پادشاهان از مکان‌های عمومی حذف شدند. نام خیابان‌ها و میادین مرتبط با پهلوی تغییر کرد. نام شهرهایی که در دوره رضاشاه تغییر یافته بودند، مجدداً به اسامی قبلی برگردانده شد» (Abrahamian, 2002: 310-311). فعالیت‌های رسانه‌ای منسجمی برای تکریم روحانیون در دستور کار قرار گرفت. تمبرهای پستی با عنوان پیشگامان نهضت اسلامی، بر نقش روحانیون در تاریخ و انقلاب اسلامی تأکید شد. «در دوره خاتمی، اصلاح‌طلبان بخشی از بودجه‌های دولتی را به سوی سازمان‌های غیردولتی هدایت کردند. شمار روزنامه‌ها از ۵ به ۲۶ روزنامه و همچنین شمارگان آنان از ۱/۲



میلیون به ۳/۲ میلیون نسخه افزایش یافت. شمار نشریات از ۷۷۸ به ۱۳۷۵ عنوان رسید؛ تعداد عناوین کتاب‌های منتشر شده از ۱۴۵۰۰ به ۲۳۳۰۰ عنوان با شمارگانی بیش از ۱۱۸ میلیون جلد افزایش یافت. این رقم در سال ۱۳۶۵، ۳۸۰۰ عنوان کتاب با شمارگان کم‌تر از ۲۸ میلیون بود. در این مدت، روزنامه تحت مالکیت شهرداری تهران "همشهری" با شمارگان ۴۶۰۰۰۰ نسخه در ایران به نخستین روزنامه‌ای تبدیل شد که با درآمد حاصل از چاپ آگهی‌های بازرگانی به حیات خود ادامه می‌داد» (Abrahamian, 2002: 311).

۴-۱-۴. وضعیت دین و دینداری: پس از انقلاب اسلامی در پرتو رهبری سیاسی امام-خمینی (ره) بخش‌هایی از روحانیت سازماندهی شدند و «با تصویب قانون اساسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه، سازمان دولت خصلتی مشخصاً دینی پیدا کرد. طبق قانون اساسی مناصب عمده رهبری سیاسی در دست علمای دین قرار گرفت» (Bashirieh, 2011: 19). ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی بر چند اصل اساسی استوار بوده است، تأکید بر سنت اسلامی به عنوان منشأ همه ارزش‌ها و هنجارهای مقبول است؛ حقوق و تکالیف و امتیازات اجتماعی تنها در چارچوب سنتی پذیرفته می‌شوند که بوسیله فقها تعبیر و تفسیر می‌شود. «سنت اسلامی و اجرای آن نه به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدفی دیگر چون تکامل و توسعه اجتماعی بلکه خود به عنوان هدف اصلی تلقی می‌شود» (Bashirieh, 2011: 49). «با تشکیل حکومت دینی پس از انقلاب، اسلام و شعائر دینی نیز احیا شد. احکام اسلام مبنای همه کارها قرار گرفت و حکومت اسلامی مجری قانونی کلی محسوب می‌شود که در سنت اسلامی مندرج است و برای همه امور زندگی انسان حکم دارد. بر طبق همین سنت اسلامی روحانیت و علمای دینی از موقعیت ممتاز و متمایزی از حیث حق حکومت برخوردارند. فقها به عنوان علمای دین و سنت از امتیاز دسترسی به منابع معرفت دینی برخوردارند و به عنوان جانشینان یا نمایندگان امامان شیعه خود را دارای حق انحصاری حکومت می‌شمارند. روحانیون پاسداران و مفسرین اصلی سنت اسلامی هستند و اقتدار سنت اسلامی منوط به اقتدار سیاسی طبقه روحانیون و علمای دین است. ولایت مطلقه فقیه کانون اصلی اقتدار در جمهوری اسلامی است و مشروعیت آن ناشی از حاکمیت خداوند تلقی می‌-



شود» (Bashirieh, 2011: 50). «متن قانون اساسی جمهوری اسلامی با توجه به مقدمه آن متنی ایدئولوژیک و در موارد مختلف مبتنی بر آیات و نصوص قرآنی است، بر اساس این قانون، قانونگذاری بر مدار قرآن و سنت جریان می‌یابد. چرا که هدف از حکومت در اسلام رشد دادن انسان و حرکت به سوی نظام الهی است» (Bashirieh, 2011: 57).

#### ۴-۲. سیاست، ایدئولوژی و دولت های حاکم پس از انقلاب اسلامی:

۴-۲-۱. دولت موقت: امام خمینی(ره) بعد از ورود به کشور، پیشنهاد دولت را به مهندس بازرگان ارائه کرد. اعضای این گروه، به دارابودن مثنی لیبرالی، مشهور بودند. بازرگان ضمن پذیرش این مسئولیت، گفت: «همه آقایان از سوابق من اطلاع دارند. معتقد به دموکراسی هستم واز تندی وعجله احتراز می‌کنم. در گذشته این‌طور بوده و در آینده هم رویه‌ام را عوض نخواهم کرد. حال اگر با این سوابق و شرایط قبولم دارید پیشنهاد فرمایید» (Barzin, 1998: 268). سرانجام حکم نخست وزیری بازرگان صادر و او رسماً مامور تشکیل کابینه شد. ایشان در گزینش اعضای دولتش، مجموعه‌ای از اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی را به خدمت گرفت. از نظر دولت موقت انقلاب به‌ثمر رسیده و پیروزی کسب شده بود و مردم و حتی روحانیون نقش خود را انجام داده و وظیفه دیگری نداشتند. اکنون بر آنها بود که میدان را خالی نموده تا دولت بتواند جامعه را به حالت عادی برگرداند.

به باور برخی صاحب‌نظران «اولین جناحی که در داخل جمهوری اسلامی شکل گرفت، جناح موسوم به لیبرال به رهبری دولت بازرگان بود» (Barzin, 1998: 48). دل‌بستگی اعضای دولت موقت به مظاهر مدرنیته مشهود بود. چنین رویکردی، مشخصاً در تقابل با سایر نیروهای عمده انقلاب قرار داشت. ماموریت مهم دولت موقت، تمهید مقدمات برگزاری رفراندوم تغییر نظام بود. «مقرر بود فروردین ۱۳۵۸، مردم نوع نظام جدید را در یک رفراندوم عمومی برگزینند. بازرگان می‌خواست گزینه سومی مبنی بر یک جمهوری اسلامی دموکراتیک نیز در همه پرس‌و‌پرسی وارد شود» (Abrahamian, 2002: 290). بازرگان طی مصاحبه‌ای اعلام کرد که «مردم در رفراندوم آتی در مورد تعیین شکل رژیم آینده باید به این پاسخ دهند جمهوری دموکراتیک اسلامی، آری یا نه در مقابل، امام خمینی می‌گفت: من به جمهوری اسلامی رای می‌دهم، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد.



اگرچه در نهایت جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد از سوی اکثریت مردم تایید شد، اما معلوم بود که تمایز آشکاری میان رویکرد دولت موقت و رویکرد سایر نیروهای عمده انقلابی وجود دارد. آیت‌الله خمینی می‌گفت: «اسلام به صفاتی مانند دموکراتیک احتیاج ندارد. چون اسلام همه چیز است، مایه تأسف است که کلمه دیگری را در کنار کلمه اسلام قرار دهیم» (Abrahamian, 2002: 290). بعد از فراندوم تغییر نظام، نوبت به تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی رسید. اینجا نیز «بر سر گنجاندن اصل ولایت فقیه میان طرفداران دولت موقت و منتقدان آن‌ها چالش پیش آمد. جریان‌های بیرون از حاکمیت در قالب جبهه ملی و لیبرال‌های مستقل، خواهان تصویب قانون اساسی به سبک قوانین کشورهای دموکراتیک اروپای غربی بودند» (Bashirieh, 2001: 29). از نظر آن‌ها «دین یک امر فردی و خصوصی است که باید بازتاب‌های اجتماعی داشته باشد» (Shadlou, 2006: 51). با چنین «استدلال به دین بود که اصل ولایت فقیه را مغایر با حاکمیت مردم معرفی کرد» (Bashirieh, 2001: 19). البته سرانجام، این اصل در قانون اساسی قرار گرفت. دولت موقت و اعضای عمده آن، معتقد به «پلورالیسم و گسترش مطبوعات آزاد، ایجاد فضای باز فرهنگی و گسترش نقد و نقدپذیری و اجرای دقیق قانون اساسی، به عنوان سبیل افتخار ملی بودند» (Pedram, 2003: 20). به نظر آن‌ها «لیبرالیزه کردن اقتصاد و حکومت، امری است که در داخل جامعه دینی هم قابل طرح است» (Sahabi, 2004: 270-295). «استراتژی بازرگان به هنگام رهبری دولت موقت، اصلاح ساختار دولت و تنظیم فعالیت دستگاه‌های دولتی بر اساس قوانین مملکت بود» (Barzin, 1998: 273). او سعی داشت که به اصول لیبرالیسم وفادار بماند و پیکره دولت را سبک‌تر و بخش خصوصی را تقویت نماید اما با این همه همانند اصلاحات سیاسی و اجتماعی، در زمینه‌های اقتصادی نیز نتوانست توفیقاتی حاصل کند. او که قصد داشت ساختار و قدرت دولت را محدود کند اما در این برنامه شکست خورد او حتی در دستیابی به هدف دیگرش که اصلاح دستگاه بروکراسی بود، ناکام ماند».

در مجموع، دولت بازرگان در بستر لیبرالیسم، به دنبال بسط اهداف مدرنیته در حوزه دولت و جامعه بود، اما به دلیل ناهمسازی با اقتضائات جامعه انقلابی آن روزگار که خواهان تغییرات سریع و توفنده بود، ناکام ماند. این تفاوت در نگرش، منجر به بروز

اختلافات اساسی به بخش‌های دیگر حاکمیت و نیروهای انقلابی شد تا پرونده این دولت بعد از نه ماه فعالیت، بسته شود. این گروه، در سال‌های بعد بیشتر به دنبال کار در حوزه‌های فکری و فرهنگی بود.

۲-۲-۴. دولت سازندگی: در انتخابات سال ۱۳۶۸، هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری رسید. آثار و عوارض ناشی از جنگ، حجم عظیمی از مسائل مختلف را، پیش روی دولت او گذاشته بود. از این روی؛ «دولت هاشمی جهت‌گیری نوینی را در حوزه‌های اقتصادی پدیدار کرد و آن بهره‌گیری از موسسات اقتصاد جهانی بود» (Ehtashami, 1999: 228). در این زمان، «ضرورت تبدیل نظام اقتصاد جنگی به یک نظام بازارآزاد و بازسازی کشور، تشکیل یک کابینه سازندگی را ایجاب می‌کرد» (Azghandi, 2006:16). «تاثیرگذارترین اعضای دولت هاشمی گروه موسوم به کارگزاران سازندگی بود که به نوعی مغز متفکر دولت او محسوب می‌شد. اختلاط فکری این گروه با جریان فکری تجدد طلبی بیشتر بود» (Barzin, 1998: 59). «تکنوکرات‌ها، که کارگزاران سازندگی را با این عنوان می‌خوانند، کسانی هستند که با اعتقاد به نوسازی اقتصادی و مهندسی اجتماعی در ظاهر به ایدئولوژی و دیدگاه خاصی گرایش ندارند، اما با توجه به اعتقادشان به نظام اقتصاد جهانی و توسعه صنعتی می‌توان آن‌ها را در گروه پیروان مدرنیته غربی قرار داد» (Amiri, 2007: 129). این دوره، در واقع «دوره گذار از کابینه ایدئولوژیک به کابینه تکنوکرات بود» (Azghandi, 2006: 9). اعضای دولت سازندگی به روش‌های تکنوکراتیک اعتقاد راسخ داشت. آن‌ها اعتقاد داشتند: تکنوکراسی به‌خودی خود ضدارزش نیست، بلکه واقعیت آن، فقط به مفهوم اولویت‌گذاری فن بر دین است. مفهوم مرکزی کارگزاران سازندگی "توسعه" بویژه "توسعه اقتصادی" بود. درهم تنیدگی دو مفهوم "توسعه" و "مدرنیته" آن‌چنان است که گاهی «کلمه مدرن به‌جای توسعه به کار برده می‌شود تا آنجا که می‌توان به‌جای کلمه توسعه، کلمه مدرن را بکار برد» (Fayaz, 2010:107).

برخی صاحب‌نظران نیز رویکرد توسعه‌گرایی را تداوم مدرنیته می‌دانند. از این رو معتقدند که «از سال ۱۳۶۸، مدرنیته در قالب توسعه مطرح شد» (Rafipour, 2014: 504). اصول مدرنیست در باب توسعه، «سکولاریسم، گران کردن کالا، ساده سازی

معرفت، علم محوری، حاکمیت فناوری، شهرنشینی، توسعه مردم‌محور... بود» (Fayaz, 2010: 115-117). این دولت، «توسعه اقتصادی را پیش شرط نوسازی و مدرن‌سازی و قلمداد می‌کنند» (Zarifinia, 1999: 108). سیاست‌های اقتصادی آن‌ها «عموماً متأثر از اقتصاد لیبرالی و سرمایه‌داری، بر خصوصی‌سازی، آزادسازی و حداقل کردن دخالت دولت تأکید داشت و از نظر خارجی، دیدگاه‌های آنان با رفتارهای نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی هماهنگی داشت» (Darabi, 2002: 58). به‌طوری که پس از استقرار دولت سازندگی، «اقدامات عاجلی برای آزادسازی اقتصاد اتخاذ شد؛ سهمیه‌بندی و نظارت بر قیمت کالاها از میان برداشته شد؛ شمار وزارتخانه‌های موجود با ادغام در همدیگر کاهش یافت؛ برای جبران کمبودهای اقتصادی، واردات کالاهای مصرفی آزاد شد؛ اقدامات مربوط به مبارزه با احتکار کاهش یافت؛ برخی املاک و دارایی‌ها به مالکان پیشین بازگردانده شد؛ انتشار اسکناس محدود گردید؛ فعالیت‌های بازار بورس احیا و پنج منطقه آزاد تجاری احداث شد؛ مالیات‌های کسب‌وکار کم‌تر شد و از همه مهم‌تر بودجه دفاعی کشور، به کم‌تر از ۲ درصد کاهش یافت. بدین ترتیب، جریان منابع به سوی برنامه‌های توسعه‌ای هدایت شد» (Abrahamian, 2002: 320-321).

استراتژی فرهنگی گروه کارگزاران نیز شامل استقبال از مدرنیسم؛ عدم حساسیت به کم‌رنگ شدن سنت‌ها و مظاهر اجتماعی و دینی؛ کاهش تدریجی نقش دینی در جامعه؛ ایجاد مناسبات مبتنی بر تساهل و تسامح و آزادی بود. آن‌ها به این منظور «گسترش فعالیت‌های فرهنگی در چهارچوب نهادهای نوین و مخالفت با انحصار آن در نهادهای سنتی جامعه، مخالفت با شکل‌گیری فرهنگ رسمی و رواج آن و خردگرایی در برخورد با مسائل فرهنگی را در دستور کار خود قرار دادند» (Mortaji, 1998: 201). از جمله «راه اندازی فرهنگ‌سراهای مدرن در نقاط مختلف شهر تهران در جهت تغییر ارزش‌ها در نواحی سنتی و پایین شهر از جمله اقدامات بود» (Rafipour, 2014: 254).

کارگزاران سازندگی در حوزه‌ی سیاسی نیز «بر اهمیت نهادهای دموکراتیک در قانون اساسی و مشارکت و نقش مردم در کنار ولایت فقیه و محدود کردن نهاد ولایت فقیه به قانون اساسی تأکید داشتند» (Bashirieh, 2011: 19). در مواضع کارگزاران سازندگی «مفاهیمی مانند تساهل و تسامح، آزادی، احزاب و مشارکت مردم تکرار قابل توجهی

دارد» (Mortaji, 1998: 190). اگرچه «دولت سازندگی، بر حوزه اقتصاد و عمران متمرکز بود اما الزامات و اقتضائات توسعه اقتصادی، به صورت مستقیم در ساحت‌های دیگری همانند اجتماع و فرهنگ اثر گذاشت. به تعبیری از سال ۱۳۶۸ به بعد، شاهد دگرگونی در ارزش‌های جامعه و تغییرات نظام اجتماعی ایران هستیم» (Rafipour, 2014: 158). پس از سال ۱۳۶۸ «دولت با اتخاذ سیاست‌های سرمایه‌دارانه، خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی و تقویت موقعیت سرمایه‌داری تجاری، طبقه جدیدی بوجود آورد که خصلت سرمایه‌دارانه بوروکراتیک و تکنوکراتیک داشت. طبقاً علایق سیاسی این گروه از طبقه متوسط جامعه در فرایندهای سیاسی پس از دوران سازندگی موثر واقع شد و زمینه را برای تشکیل احزاب در سال‌های آتی فراهم کرد» (Bashirieh, 2001: 19). به‌طور کلی استراتژی دولت سازندگی، اولویت دادن به اهداف اقتصادی بود. «دولت درصدد پدید آوردن نوعی ثبات سیاسی بود تا بتواند بستر مناسبی برای سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصادی را فراهم آورد. لذا تلاش دولت، استمرار منطق یکسان‌نگاری دوران جنگ و ثابت نگاه داشتن رقابت سیاسی، محدودیت نثریات و جراید منتقد یا مخالف و پرهیز از رشد جریان‌های نواندیش بود» (Shahram Nia, 2007: 299). در این مقطع، توسعه ناموزون، بسیاری از مطالبات سیاسی- اجتماعی را بی‌پاسخ گذاشت و «گروه‌های بسیاری از جمله روشنفکران، نخبگان فکری و سیاسی را به حاشیه راند. به این ترتیب پاره‌ای گشایش‌ها در عرصه اقتصاد و عدم گشایش در صحنه سیاسی به رشد تضادها، نابرابری‌ها و مطالبات سیاسی- اجتماعی دامن زد» (Forqani, 2003: 319). در تحلیل ساختار نظام سیاسی ایران در این مقطع را، «باید نظامی ایدئولوژیک دانست که با وجود برخورداری از برخی نهادها و عناصر دموکراتیک، واجد برخی عناصر دولت اقتدارگرا است» (Shahram Nia, 2007: 296). با این همه، «الگوی نظام سیاسی حاکم بر این دوره با الگوی تمامیت‌خواه، فاصله داشت و وجود نهادهای دموکراتیک، تمایز آشکاری میان ساختار این نظام با نظام‌های تمامیت‌خواه ایجاد می‌کرد» (Rezaei, 1998: 115-117). دولت سازندگی، بازسازی اقتصادی و توسعه اجتماعی را در دستور کار قرار داد و رشد اقتصادی جایگزین اولویت‌های امنیتی شد. از سویی سوءاستفاده‌های اقتصادی، رانت‌خواری، فساد اقتصادی، ظهور افشار جدید سرمایه‌دار که با سوءاستفاده

از رانت‌های دولتی به ثروت رسیده بودند، گسترش مصرف‌گرایی و علایق فرهنگی - اجتماعی جدید، از جمله آفات توسعه ناهمگون اقتصادی در مقطع فوق بود که مورد توجه صاحب نظران قرار گرفته است.

۴-۲-۳. دولت اصلاحات: در سال ۱۳۷۶، خاتمی رقابت انتخاباتی‌اش را با موضوعاتی نظیر گسترش "جامعه مدنی"، درمان "اقتصاد بیمار" و جایگزینی "گفت‌وگوی تمدن‌ها"، به جای "برخورد تمدن‌ها" آغاز کرد و در این راه بر «اهمیت وجود یک جامعه باز، آزادی بیان، حقوق زنان، پلورالیسم سیاسی و حاکمیت قانون، تاکید کرد» (Abrahamian, 2002: 323-325). پشتیبان اصلی خاتمی در انتخابات عمدتاً طبقه متوسط جدید، دانشجویان، زنان و کارگران شهری بودند. «اصلاح طلبان پس از پیروزی خاتمی، روزنامه خرداد را منتشر و حزب مشارکت ایران اسلامی را تأسیس کردند. طی دهه‌های گذشته، اساسی‌ترین اصطلاحات در گفتمان عمومی، موضوعاتی نظیر امپریالیسم، مستضعفان، جهاد، شهادت، انقلابی و غرب‌زدگی بود. اما در گفتمان این دوره عباراتی مانند دموکراسی، پلورالیسم، مدرنیته، آزادی، جامعه مدنی، حقوق بشر، مشارکت سیاسی و واژه شهروندی به صحنه آمدند. این تحول عملاً گونه‌ای چرخش فرهنگی به شمار می‌رفت» (Abrahamian, 2002: 323-325). «در دولت خاتمی، تمرکز اصلی به جای توسعه اقتصادی، روی توسعه سیاسی قرار گرفت» (Amiri, 2007: 1379). «براساس تجارب دولت‌سازندگی، خاتمی به موضوع حساس سلطه دولت بر اقتصاد پرهیز کرد و بیشتر به درآمدهای اقتصادی به ویژه نفت متمرکز بود و قادر بود برنامه‌های توسعه‌ای را در حوزه‌های آموزشی، خانه‌سازی، ساخت‌وساز مناطق روستایی و تأسیسات هسته‌ای ادامه دهد. در حوزه سیاست خارجی، «خاتمی برای بهبود ارتباط با جهان تلاش کرد. از جمله به حقوق دانان بین‌المللی اطمینان داد که حکم سنگسار در ایران اجرا نخواهد شد» (Abrahamian, 2002: 328-329). مجلس لیبرال نیز، بیش از یک‌صد لایحه اصلاح‌گرایانه به تصویب رساند. «منع اشکال شکنجه، حبس انفرادی، تشکیل دادگاه مطبوعات و... از جمله این مصوبات بود. نمایندگان به زنان اجازه دادند بدون استفاده از بورس دولتی در دانشگاه‌های خارج تحصیل کنند و راه‌های ورود زنان به نظام قضایی را مجدداً باز کردند. کلیه تمایزات موجود بین مرد و زن، مسلمانان و غیرمسلمانان را به هنگام

ادای شهادت در دادگاه‌ها و پرداخت احکام مالی در موارد وقوع خسارت، حذف کردند» (Abrahamian, 2002: 330-331). البته، خاتمی تلاش می‌کرد «تا خود را متعلق به جریان رسمی حاکمیت نشان دهد و گفت‌وگویش را در تقابل با گفتمان اصلی انقلاب تصویر نکند» (Tajik, 2000: 96-97). بعد از انتخابات دوم خرداد، «مفاهیمی مانند اصلاح‌طلبی، جامعه مدنی، قانون‌مداری، آزادی، و... که ارکان اصلی توسعه سیاسی دولت اصلاحات را شکل می‌دادند، بحث‌های دامنه‌داری در محافل فکری، دانشگاهی و رسانه-ای بوجود آورد» (Baghi, 1998: 27). از جمله مناظر مورد توجه تحلیل‌گران، بررسی این رویداد با توجه به دوگانه: "سنت و مدرنیته" است. بنابراین نظریات «تعارض تاریخی سنت و مدرنیته، نه تنها دوم خرداد، بلکه کل تحولات تاریخ اخیر ایران را تحلیل و تبیین می‌کند، چرا که این چارچوب کلی تاریخ ما را شکل داده است» (Fouzi, 2001: 10). در همین راستا سعید حجاریان هم «دوم خرداد را تلاقی مشروطیت و جمهوریت و اكمال آن می‌نامد» (Hajarian, 1999: 48).

در مورد مفهوم دیگری مانند جامعه مدنی میان خاتمی و بدنه روشنفکری، تفاسیر متفاوتی وجود داشت. خاتمی اصرار داشت جامعه مدنی مورد نظر ما از نظر ریشه و ماهیت با جامعه مدنی غرب متفاوت است. اما از نظر گروهی از اصلاح‌طلبان، جامعه مدنی مورد-نظر آنان همان بود که در نظام‌های لیبرال - بورژوازی پدید آمده و از سوی متفکران لیبرال در غرب توصیف و تبیین شده بود. با پیروزی آقای خاتمی، «آغازگشت تحزب به مثابه نمود بارز مشارکت، کثرت‌گرایی و توسعه سیاسی نسبی، در این دوره سمت‌وسوی جدی یافت که با وجود همه موانع سنتی و تاریخی، از فضای نسبتاً مساعدی برخوردار شد» (Modir Shane Chi, 2000: 197-198). «تولّد مطبوعات آزاد و متنوع، شکل‌گیری نهادهای مدنی، تأکید بر قانون‌گرایی و شایسته‌سالاری و رشد سطح مباحثات و نقدهای سیاسی و اجتماعی فراگیر، از مؤلفه‌های قابل ذکر این دوره بود» (Forgani, 2003: 347). بعد از انتخابات دوم خرداد، «مؤلفه‌های گفتمان دموکراسی و قانون‌گرایی به‌طور جدی مطرح شد و فضای مناسبی برای شکل‌گیری رقابت سیاسی در قالب جناح‌ها و احزاب سیاسی به وجود آمد» (Bashirieh, 2001: 23-25). از اقدامات مهم این دوره، برگزاری

انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا بود. فضای ایجاد شده، زمینه را برای حاکمیت این نهاد به عنوان پلی در مسیر دموکراسی و توسعه فراهم نمود.

۴-۲-۴. دولت بهار: در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴، احمدی‌نژاد با دادن وعده‌های آغازین انقلاب، به پیروزی رسید. کاهش فقر، ایجاد اشتغال و مبارزه با فساد را از برنامه‌های اصلی خود بر شمرد. وی مدعی شد که «سرمایه‌داران جدید و همچنین بازماندگان هزار فامیل توده‌های مردم را غارت کرده‌اند» (Abrahamian, 2002: 236-237). «احمدی‌نژاد، منتقد شرایط موجود بود و در مقابل، هاشمی رفسنجانی به عنوان فردی مطرح می‌گردید که خواهان حفظ شرایط موجود بود» (Kasraei, 2016: 167). در گفتمان احمدی‌نژاد «مفهوم عدالت به معنای توزیع فرصت‌ها و امکانات به‌طور مساوی به همه مناطق کشور با محوریت افراد و مناطق فرودست در دستور کار قرار گرفت و این گفتمان سیاست‌هایی همچون مسکن مهر، سهام عدالت و هدفمندی یارانه‌ها پیگیری شد. عدالت این دوره تلفیقی از رویکردهای پوپولیستی و نئوکلاسیک بود. در دوره احمدی‌نژاد، «نهادهای مدنی در دستور برخورد قرار گرفتند. برخورد با فعالان تجمع اعتراضی کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین به نفع زنان، زندانی شدن برخی فعالان سیاسی به اتهام براندازی نرم از طریق تشکل‌های مدنی از جمله آنها بود. حزب مشارکت اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی لغو مجوز شدند و انجمن روزنامه‌نگاران نیز توسط دادستان تهران تعطیل گردید» (Delafrooz, 2014:353). «احمدی‌نژاد با برجسته کردن نقاط ضعف دو حریف خود (خاتمی و هاشمی)، آنها را به حاشیه رانده و عدالت را به عنوان نقطه قوت گفتمان خود بر جسته نمود» (Nowzari and Karimi, 2011: 71-72). «دسترسی به مردم در این دوره منحصر به مطبوعات نبود، بلکه اینترنت و فضاهای عمومی مجازی نیز ایجاد شده بودند که امکان انتشار آزادانه اطلاعات را فراهم می‌کردند» (Delafrooz, 2014: 354).

حمایت از اقشار فرودست و مناطق پیرامونی موجب شد که دولت احمدی‌نژاد بین سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ منابع اقتصادی قابل توجهی را به پیرامون (روستاها و شهرهای کوچک) تخصیص دهد. «این پیرامون‌گرایی اقتصادی به تدریج پایگاه اجتماعی پیرامونی برای دولت ایجاد کرد. نشانه‌های وجود چنین پایگاهی را می‌توان به وضوح در حمایت



قابل توجه پیرامون از احمدی نژاد در انتخابات سال ۱۳۸۸ دید» ( Hatami, and Kalate, 2014: 27). بنابراین در این دوره، «جامعه توده‌ای منفعل همراه با آنومی اجتماعی پدید آمد» ( Bashirieh, 2006: 19). از سوی دیگر «وضعیت وخیم اقتصادی، فضای بسته سیاسی خصوصاً جریان‌ات سال ۱۳۸۸، تقابل با غرب در سیاست خارجی، پرونده هسته-ای و فضای فرهنگی از نوع دهه شصت موجب شد که در یازدهمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۹۲ حسن روحانی با استفاده از قدرت سخنوری، حمایت معنوی شخصیت مرجع سیاسی (چون هاشمی)، همراهی برخی از جریان‌های وابسته به اصولگرایان سنتی و میانه‌رو از گفتمان اعتدال و اجماع در میان جریان‌های سیاسی حامی گفتمان اعتدال بر رقیبان خود پیروز شود» (Dehghani and Atai, 2014: 113).

۴-۲-۵. دولت اعتدال: گفتمان دولت اعتدال بر تعریف نئولیبرالی خصوصاً با رویکرد نهادگرایانه از عدالت استوار است به این معنی که کار دولت را نه اجرای پروژه‌ها و یا خصوصی‌سازی بلکه بهبود بخشیدن محیط کسب‌وکار و تقویت ساختار رقابتی برای رونق تولید در بخش صنعت و کشاورزی و خدمات می‌داند. این دولت همچون دو دولت سازندگی و اصلاحات، سعی داشت توسعه اقتصادی را با بهبود روابط با دنیای خارج خصوصاً دنیای غرب میسر سازد. بنابراین تعامل با کشورهای توسعه یافته به دال اصلی دولت تبدیل شد و رشد و توسعه اقتصادی و گشایش در آن را منوط به حل پرونده هسته‌ای و رفع تحریم‌ها معطوف کرد. جامعه ایران در این دوره، وضعیتی است که توانسته از جامعه توده‌ای فاصله بگیرد و اصلاحات سیاسی را در دستور کار خود قرار دهد. همچنین «دولت روحانی در متون و گفتارهای متعدد با تاکید بر موضوعات رتوریک (فن سخنوری) چون خارج کردن کشور از انزوای بین‌المللی از طریق تعامل سازنده و رفع تحریم‌های بین‌المللی و بهبود زندگی مردم از طریق شکستن ساختار تحریم‌ها به واسطه تعامل سازنده را برجسته نمود» (Dehghani and Atai, 2014: 113). در دوازدهمین انتخابات ریاست جمهوری نیز «شیوه‌های نوینی برای دسترسی به اخبار و اطلاعات بکارگیری شد. چنانکه اینستا لایو "روحانی ۹۶"، کانال "امتداد"، کانال "برای ایران" به رسانه‌هایی تاثیرگذار تبدیل شدند و همچنین طرح‌های "هزار میدان"، "یک میلیون زنگ و یک میلیون رأی"، "گفتگو در خیابان" قابل اشاره است» ( Jalaipour, 2014: 113).



22: 2014). دولت یازدهم همچنان به پرداخت یارانه نقدی دولت قبل ادامه داد و راهبرد مشخصی نیز برای بهبود توزیع درآمد اتخاذ نکرد. «طرح مسکن اجتماعی به سرانجامی نرسید و طرح‌هایی مانند ارائه کارت اعتباری و تسهیلات ده میلیون تومانی و تسهیلات خودرو چندان موفقیت آمیز نبودند. اگرچه دولت توانست از طریق ثبات اقتصادی و سیاسی، رشد اقتصادی را افزایش دهد، اما همچنان نتوانست اقتصاد ایران را از رکود خارج کند. افزایش مجدد صادرات نفت و رسیدن به حدود ۲/۵ میلیون بشکه عامل اصلی افزایش رشد اقتصادی در سال ۱۳۹۵ بود. انفعال دولت در اتخاذ راهبردهای مشخص برای ایجاد اشتغال به‌ویژه اشتغال فارغ التحصیلان دانشگاهی و عدم ارائه تصویر روشن از افزایش اشتغال از طریق توسعه کسب و کارهای کوچک و متوسط بود» (Nabavi, and et al, 2016: 229-232). در حوزه سیاسی نیز روحانی از ابتدای ورود به انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۹۲، آزادی زندانیان سیاسی از جمله رفع حصر سران جنبش سبز را وعده داد، اما در سال ۱۳۹۴ سخنگوی دولت گفت: به اندازه وسع خود موضوعات را پیگیری کرده‌ایم ولی ما تصمیم‌گیر نهایی در این زمینه نیستیم. از دیگر موضوعات ناکارآمدساز این گفتمان، نقض برجام است که با انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری و خروج یک جانبه آمریکا از برجام، ابهاماتی در مورد آینده برجام بروز کرد. فلذا این گفتمان هر چند توانست با یاری نیروها و سازمان‌های جامعه مدنی موفقیت‌هایی را به دست آورد، اما به تدریج احساس گردید که کارآمدی این گفتمان در پاسخگویی به مطالبات اجتماعی و رکود در حوزه اقتصادی، محل تردید است و همین امر تا حدودی به انفعال جامعه مدنی و افول گفتمان اعتدال انجامید.

### نتیجه‌گیری

عصر رضاشاه در واقع سرآغاز سیطره دولت بر عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و خصوصاً اقتصادی، صنعت و تجارت بود. رضاشاه نوعی نظام سیاسی اقتدارگرا را سامان داد که در آن، جایی برای نهادها و سازمان‌های مردم نهاد وجود نداشت. پس از عزل رضاشاه دوره فترت آغاز و نهادهای مدنی و اجتماعی تا حدودی رشد، اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مجدداً استبداد شاهنشاهی به صحنه سیاسی کشور بازگشت. خاستگاه عملی رژیم محمدرضا شاه نیز شامل ارتش، کابینه، دیوان‌سالاری و نظام حزبی

بود و قدر مسلم اینکه سران این نهادها به عنوان بازیگران عمده دولتی در راس هرم ساختار سیاسی و اجتماعی، پیوند محکمی با شاه داشتند. در سایه درآمدهای سرشار نفت، دولت محمدرضا شاه نیز به تنها سرچشمه قدرت اقتصادی و به تبع آن، قدرت اجتماعی و سیاسی بلامنازع مبدل شد و سیطره خود را بر تمام بخش‌های جامعه گسترش داد. در این دوره زمینه برای توسعه اجتماعی، سیاسی و تغییرات نهادی به معنای توسعه موزون و متعادل مهیا نبود. اجرای پروژه توسعه گسترده که در دستور شاه قرار گرفت در نهایت به اختلال کارکردی و توسعه ناموزون انجامید و همین امر، زمینه را برای وقوع انقلاب ۱۳۵۷ آماده کرد. جمهوری اسلامی نیز تا حدودی مسیر گذشته را ادامه داد. بطوری که، به جای نهاد قدرت، این بار نهاد دین ایدئولوژیک سیطره خود را بر دیگر نهادهای اجتماعی جامعه گسترانید و زمینه اختلال کارکردی و تضعیف تمایزپذیری و توسعه ناموزون را فراهم نمود. به اذعان بسیاری از نظریه پردازان اجتماعی، مهمترین خصیصه نظام جمهوری اسلامی ایران همانا برجسته بودن نقش متغیرهای فرهنگی اعم از ایدئولوژی، مذهب، گفتمان اسلامی آن است. پس از انقلاب اسلامی، احکام اسلامی مبنای همه کارها قرار گرفت. با درهم آمیختگی دین و دولت، کار ویژه دین به شدت در توجیه رفتار سیاستمداران مورد استفاده قرار گرفت، به طوری که دین به عنوان مهمترین ابزار کنترل کنش‌ها، جهت‌گیری‌ها و واکنش‌های سیاسی افراد جامعه تبدیل گردید. با تصویب قانون اساسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه، سازمان دولت خصلتی مشخصاً دینی پیدا کرد و طبق قانون اساسی مناصب عمده رهبری سیاسی در دست علمای دین قرار گرفت. به طوری که نهاد دین ایدئولوژیک نهاد غالب شد و سایر نهادهای اجتماعی را زیر سیطره خود گرفت و حتی سیاست و قدرت در خدمت دین و زائیده‌ای از دین شد. سیطره همه جانبه نهاد دین ایدئولوژیک، به شدت تمایزپذیری نهادی را تضعیف و امکان شکوفایی آنها را کند نموده و در نتیجه، از دیدگاه پارسونزی و هابرماسی، پیامد چنین وضعیتی در مرحله اول اختلال در کارکرد نهادهای اجتماعی و در مرحله بعدی موجت ناکارآمدی سایر نهادهای اجتماعی شده است.

- Abrahamian, Y. (2002), Iran between two revolutions, Translated by Kazem Firouzmand and others, Fifth Edition, Tehran, Center publication. {In Persian}
- Amir Ahmadi, H. and Manouchehr, P. (2002), Iran after the revolution, translated by Ali Murshidizad, Tehran, Center for the Recognition of Islam and Iran. {In Persian}
- Amiri, J. (2007), Revisionists and Godfathers, Tehran, Islamic Revolution Records Center. {In Persian}
- Apter D.E (1967), The Politics of Modernization, Chicago: The University of Chicago Press.
- Azghandi, A. (2006), an introduction to Iranian political sociology, Tehran, Qoms Publishing. {In Persian}
- Azimi Arani, H, (2014), Circuits of underdevelopment in Iran's economy, 15th edition, Tehran, Nei Publishing. {In Persian}
- Baghi, E. (1998), the movement of intellectuals and people, Rah Nou magazine, first year, the first number. {In Persian}
- Barzin, S. (1998), Political Factions in Iran, 2nd edition, Tehran, Center publication. {In Persian}
- Bashirieh, H. (2006), An Introduction to the Political Sociology of Iran during the Islamic Republic, Tehran, Negah Masares Publishing House. {In Persian}
- Bashirieh, H. (2011), A Prefact to Irans political Sociology, Tehran: "Neghah Moazair" Pubshing. {In Persian}
- Bashirieh, Hossein (2001), "Civil Society and Democratization during khatamis First Term" Global Dialogue, VoL.3, No.2-3, spring- summer.
- Bauman, S. (2000), Modernity and Modernism, translated by Hossein Ali Nowzari, first edition, Tehran, Naqsh Jahan Publishing House. {In Persian}
- Berman, M. (2004), The Experience of Modernity, translated by Murad Farhadpour, Tehran, New Design. {In Persian}
- Biro, A (2008), Culture of Social Sciences, Translator: Bagher Satoukhani, Tehran: Nash Keyhan. {In Persian}
- Darabi, A, (2002), Construction Agents from Faraz to Froud, Tehran, Policy Publications. {In Persian}
- Dehghani Firouzabadi, S. J, and Mehdi Atai (2014), The Nuclear Discourse of the 11th Government, Strategic Demands Quarterly. 17(1), 63. {In Persian}
- Delafrooz, M.T, (2014), Government and Economic Development, Political Economy in Iran and Developmental Governments, Tehran, Agah Publishing House. {In Persian}
- Durkheim, E (2002), "About The Division of Social work, Translated By Baqir Parham, Tehran: Nash Markaz. {In Persian}
- Ehtashami, A (1999), "Irans Foreign Policy in the construction Period, Transated by Ebraim Motagi and Zahra Poustinchi, Tehran: Center for Islamic Revolution Documents. {In Persian}

- Fayaz, E, (2010), Religious Anthropology of Development in Iran: Religion, Culture and Development in Iran, Tehran, International Publishing Company. {In Persian}
- Foran, Jan (1998), Fragile Resistance "History of Iran's Social Developments", translated by Ahmad Tedin, Tehran, Rasa Cultural Services Institute. {In Persian}
- Forqani, M.M, (2003), The Long Way: Reviewing the Evolution of the Political Development Discourse in Iran, Tehran, Farhang Andisheh Publications. {In Persian}
- Fouzi Tuiserkani, Y, (2001), Religion and Modernization in Iran, Tehran, Islamic Revolution Documentation Center. {In Persian}
- Hajarian, S, (1999), sociological analyzes of the second incident of Khordad, Tehran, new design. {In Persian}
- Hatami, A, and Farzad Kalate (2014), Government in the periphery and periphery in the government, Strategic Demands Quarterly. Pp: 7-25. {In Persian}
- Hazaderi, A, and Mohammad Ameli (2007), Structure and Agency in the Explanations of the Islamic Revolution, Iranian Journal of Sociology, Volume 8, Number 4, pp. 72-74. {In Persian}
- Huntington, S, (1991), Political system in societies undergoing change and transformation, translated by Mohsen Talasi, Tehran, Nashr elm. {In Persian}
- Huntington, S., (1965), Political development and Political decay, world politics, XV11, 3 Avril.
- Jafari, Ali Akbar (2013), "Intelligent Power and the overthrow of the Islamic Republic of Iran, the rise of the replacement of the United States to confront a Ssystem with Iran", World Politics Quarterly, Second Volume, Number 3. P: 133-155. {In Persian}
- Jalaipour, H.r, (2014), Perspective of religious changes in Iran, Shafaqna website and online religion. {In Persian}
- Kahun, L (2014), From Modernism to Postmodernism, Translator: Abdul Karim Rashidian, Tehran: Ney Publishing. {In Persian}
- Kamali, M. (2002), Civil Society, Government and Modernization in Contemporary Iran, translated by Kamal Pooladi, Tehran, Baz Publications. {In Persian}
- Kasraei, M, (2016), Analysis of the discourse of justice in the third decade of the revolution, Historical Sociology Quarterly, 8(2), 129-169.
- Kozer, L, and Bernard Rosenberg (1999), Fundamental theories of sociology, Farhang Ershad translation, Tehran, Nei publication. {In Persian}
- Lehsaizadeh, A (2001), Inequality and Social Stratification, Journal of Social and Sciences of Shiraz University, Shiraz, 16<sup>th</sup> Volume, 2<sup>nd</sup> issue, 3-24. {In Persian}
- Matlabi, M, (2012), the fields of religiosity in the political culture of contemporary Iran, Tehran, Nashr elm. {In Persian}

- Milani, M, (2002), The Formation of the Islamic Revolution (from the Pahlavi Dynasty to the Islamic Republic) translated by Mojtaba Attarzadeh, Tehran, Gam No Publishing. {In Persian}
- Modir Shane Chi, M, (2000), Centralism and Underdevelopment in Contemporary Iran, Tehran, Rasa Institute of Cultural Services. {In Persian}
- Mortaji, H, (1998), Political Factions in Iran Today, Tehran, Nashr and Negar Publications. {In Persian}
- Nabavi, M, et al. (2016), Iran's economic flow after the Islamic revolution, Tehran, Noor elm Publishing. {In Persian}
- Namazi, B, (2002), Survey of People's Organizations in the Islamic Republic, translated by Shahla Akhtari, Tehran, Municipal Organization Publications. {In Persian}
- Nowzari, H and Karimi, A (2011), "Examining the meaning and concept of development after the Iranian revolution from the perspective of discourse analysis", Sociological Studies, Volume 19, Number 1.
- Parsons, T and Shils, E. A (1951), Toward a general Theory of action, Theoretical Foundation for The Social Sciences. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Pedram, M. (2003), Religious Enlightenment and Modernity in Iran after the Revolution, first edition, Tehran, Gam No Publishing. {In Persian}
- Rabiei, A, (2006), Social crises today, Iranian Journal of Sociology, Volume 8, Number 3, Fall 2007. {In Persian}
- Rafipour, F (2014), "Iran is reluctant to be destroyed", Tehran: publishing Company. {In Persian}
- Rajaei, Farhang (2002), Difficulty of today Iranian identity, Play a role in the era of one civilization and Numbers of culture, Tehran, Ney Publication. {In Persian}
- Rezaei, A. (1998), New Choice (Collection of Articles), Tehran, New Design. {In Persian}
- Ritzer, G, (2001) Contemporary Sociological Theories, translated by Mohsen Talasi, fifth edition, Tehran, Scientific Publications. {In Persian}
- Sabzei, M.A, (2009), sociological analysis of the development of civil society in Iran, comparative analysis of the constitutional period with the period of the Islamic Revolution, Iranian Journal of Social Studies, summer 2010, volume 4, number 2. {In Persian}
- Saei, A, (2013), comparative research method with quantitative, historical and fuzzy analysis approach, Tehran, Agah publishing house. {In Persian}
- Sahabi, E, (2004), Unsaid Revolution and Fundamental National Debates, Tehran, Gam No Publishing. {In Persian}
- Shadlou, A. (2006), information about the political parties and factions of Iran today, Tehran, Vozarah publication. {In Persian}
- Shahram Nia, S.A, (2007), Globalization and Democracy in Iran, Tehran, Negah Maaser Publishing House. {In Persian}

- Shojaei, N and Panahi, M. H (2016),” Comparative – Historical Analysis of Barriers to the Development of Participatory Political Institutions in Iran”, Sociological Studies, Volume 26, Number 2. {In Persian}
- Tajik, M (2000), “A Secure Society in Khatami discourse”, Tehran: Ney Publishing House. {In Persian}
- Zarifinia, H, (1999), Autopsy of Iran's Political Factions, Third Edition, Tehran, Azadi Andisheh Publications. {In Persian}

۲۹۳

سیاست جهانی